

تفسیرتربیتی قرآن

استاد علیرضا اعرافی

جلسه هفدهم 11/07/89

موضوع: ضمیر ناخودآگاه

این اثر در مرکز اسناد مؤسسه اشراق و عرفان به شماره 2429 ثبت شده است

تلفن:7740346 و 7748540 info@eshragh.erfan.com www.eshragh-erfan.com

[الف: شیوه های تفسیر 4](#_Toc358883953)

[1. روش موضوعی : 4](#_Toc358883954)

[2. روش ترتیبی: 4](#_Toc358883955)

[نکات مورد توجه در تفسیر تربیتی: 4](#_Toc358883956)

[وجوه تفسیر موضوعی: 4](#_Toc358883957)

[الف: موضوعی به معنای مشهور و متداول 5](#_Toc358883958)

[ب: موضوعی به معنای شهید صدر 5](#_Toc358883959)

[3. روش تلفیق تفسیر قرآنی با تفسیر حدیثی 5](#_Toc358883960)

[نـــتــايــج حـــاصــل از آیـــات مذکــور: 6](#_Toc358883961)

[ـ نتیجه اول : 6](#_Toc358883962)

[ـ نتیجه دوم: 6](#_Toc358883963)

[تکمله و تتمه بحث نسیان : 8](#_Toc358883964)

[روش های توثیق روایات غیرمتواتر 9](#_Toc358883965)

[قيود لازم برای توثیق خبری: 10](#_Toc358883966)

[نظر مختار استاد 10](#_Toc358883967)

[چگونگي ربط آیه «من عرف نفسه، فقد عرف ربّه» با دو آیه مذکور: 10](#_Toc358883968)

[مــعـانـي «نفس» در «من عرف نفسه» 11](#_Toc358883969)

[احتمالات موجود در واژه «أنفس» 11](#_Toc358883970)

[احتمال اول: 11](#_Toc358883971)

[نکته : معنای «من عرف نفسه ...» 12](#_Toc358883972)

[ـ معنای «عَرَف» 13](#_Toc358883973)

[اقوال موجود در معانی «عَرَف» 13](#_Toc358883974)

[شناخت از طریق آثار 13](#_Toc358883975)

[شناخت دقیق‌تر و شناخت جزئیات «مجمع البحرین» 13](#_Toc358883976)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و السلام والصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله سیّما بقیة الله.

در شب شهادت امام صادق علیه السلام قرار گرفتیم. این شهادت را تسلیت و تعزیت عرض کرده و به ساحت مقدس حضرت امام صادق علیه السلام، سلام و صلوات می‌فرستیم.

قبل از پرداختن به بحث، نکاتی را در مورد شیوه بحثمان، یادآوری می‌کنیم:

## الف: شیوه های تفسیر

روش موضوعی

روش ترتیبی

### روش موضوعی :

در روش موضوعی، ترکیز و تمرکز بر روی یک موضوع است و زمانی که به یک آیه پرداخته می‌شود، از همان زاویه، آیه مورد بررسی قرار می‌گیرد و اگر زوایای دیگر، در بحث مؤثر باشد، به صورت جانبی، به آن زوایا پرداخته می‌شود.

### روش ترتیبی:

# نکات مورد توجه در تفسیر تربیتی:

ـ سیاق، آیات بعد و آیات قبل

ـ نگرش همه جانبه و جامع الأطراف به خود آیه

در خود آیه از همه جهات تأمل و دقت نظر صورت می‌گیرد تا تمامی مطالب استخراج بشود و برای نیل به این هدف، آیاتی را که در این سیاق و ترتیب قرار گرفته‌اند را نیز بحث می‌کنیم.

روش تفسیری ما، یک روش ترکیبی است.

در گذشته، شیوه بحث ما، بدین صورت که زمانی که به یک آیه می‌پرداختند هرچند چند سؤال اصلی در ضمیر ناخودآگاه داشتند و با آن سؤالات پیشین، متن و آیه و یا آیات را بررسی می‌کردند ولی روش ما بدین ترتیب است که وقتی وارد هر آیه می‌شویم همه جوانب آیه را تا حد ممکن بررسی می‌کنیم ولذا تا حدی به سیاق هم توجه می‌کنیم و از این منظر می‌توان گفت بحث ما، نوعی بحث تلفیقی از شکل موضوعی و در عین حال تفسیر ترتبیتی را شامل است و اگر آیات را به همین ترتیب جمع کنیم، می‌توانیم مجموع این آیات را در کنار هم قرار بدهیم و به صورت یک تفسیر تربیتی از بحث استخراج کنیم و به دست آوریم.

بنابراین روش اول، تلفیقی از دو روش است با ترکیز بحث ترتیبی.

## وجوه تفسیر موضوعی:

# الف: موضوعی به معنای مشهور و متداول

در این روش، سؤال پیشینی وجود ندارد بلکه موضوعاتی که در خود آیات می‌توان جستجو کرد و به آن‌ها پی برد، می‌خواهیم بعد از تنظیم همه موضوعات، به یک نظریه می‌رسیم.

# ب: موضوعی به معنای شهید صدر

در این روش تفسیری، با نوعی سؤال از بیرون، سراغ متن می‌رویم، گرچه آن موضوع، بعداً مکشوف می‌شود که در درون متن هم با دلالات غیرمطابقی و غیر بیّن وجود دارد و اینگونه نیست که موضوع در متن نباشد، اما به هرحال مبدأ انتقال ما به موضوع، خود متن نیست، بلکه موضوع را ازجای دیگری می‌گیریم و سراغ متن می‌رویم

ما اینجا، به هر دو شکل تفسیر تربیتی و موضوعی به آیات و متون می‌پردازیم.

ـ ممکن است موضوع تربیتی، انسان شناختی را از خود متن بگیریم و به آن نظام ببخشیم.

ـ و ممکن است موضوع را از بیرون اتّخاذ کنیم و بر متن عرضه کنیم کما این که الآن در ضمیر ناخودآگاه این گونه است.

نکته: گاهی هم این دو نوع روش تفسیری بر هم انطباق پیدا می‌کند، یعنی ما ابتدا سؤالی را از بیرون گرفتیم ولی وقتی سراغ متن رفتیم می‌بینیم خود متن هم، موضوع را ارائه می‌کند و این گونه نیست که موضوع نهانی باشد که با یک دلالات صریح و غیر بینی از متن استخراج بشود.

خلاصه:

ـ بحث ما، ولو تفسیر موضوعی است، اما به یک شکلی هم، حالت و شیوه ترتیبی در آن ملحوظ است ولذا وقتی وارد بحثی می‌شویم دامنه بحث ما وسیع‌تر از آن سؤالی است که داشتیم و چیزهای دیگر را مطرح می‌کنیم و همان موارد می‌تواند مؤثر در تفسیر ما باشد.

ـ جمع بین این دو شکل موضوعی موضوعی بالمعنی المتعارف، و موضوعی به معنای شهید صدر را خواهیم داشت و در گذشته بحث‌های ما، این تلفیق را در هر دو یادآوری ملاحظه کردید.

### روش تلفیق تفسیر قرآنی با تفسیر حدیثی

گرچه تفسیر قرآن، منظور و ملحوظ ما می‌باشد، اما همواره سعی می‌کنیم در هرجا که ضرورت داشته باشد برای این که یک حجیتی نائل بشویم و آن جایی که نیاز است، نیم نگاهی و گاهی نگاه کاملی به روایات و اخبار و احادیث هم بیافکنیم و آن‌ها را مورد توجه قرار بدهیم ولذا نوعی تفسیر قرآنی با یک تکمله ای از تفسیر حدیثی همراه خواهد بود. همان شکلی که مرحوم علامه در تفسیر المیزان دارند، البته در تفسیر المیزان، به رغم این که به خوبی به روایات پرداخته شده است، اما در مواردی هم فراتر از آن که ایشان پرداختند مسائلی در روایت هست که در آنجا نیامده است.

جمع بندی و نتیجه گیری از چهار آیه که بحث شد:

در اینجا ما چهار نوع آیات را بررسی کردیم که دو تا از آن‌ها تک آیه بود و دو تا از آن‌ها هم مجموعه ای از آیات بود و ما ترکیز بر یک آیه نداشتیم.

دو تک آیه عبارتند از:

1 إن تجهر بالقول إنه یعلم السر و أخفی

2 إن الله یحول بین المرء و قلبه

این دو آیه مستند بحث ما است.

بحث سوم و چهارم، که مجموعه ای از آیات را شامل می‌شد، آیات تذکار و تذکر و یادآوری بود که مجموعه ای از آیات بود که پنچاه آیه بود و ما بخش‌هایی از آن را بررسی کردیم و چهارم هم آیات نسیان بود.

در بحث‌های آینده، گاهی تک آیه را بررسی می‌کنیم که محور بحث ما خود آیه می‌شود که در آیه هم غور می‌کنیم و گاهی مجموعه ای از آیات را با هم بررسی می‌کنیم که یک آیه به صورت ویژه مورد بحث نیست.

# نـــتــایــج حـــاصــل از آیـــات مذکــور:

# ـ نتیجه اول :

همه این آیات و به خصوص «یعلم السر و أخفی» قابل انطباق بر امور ناخودآگاه در آن شخصیت است، یعنی اگر از بیرون اثبات بشود و دلیل عقلی اثبات بکند که چنین چیزی وجود دارد، قطعاً «أخفی» شامل آن می‌شود و «یحول بین المرء و قلبه» با تفسیری که ما کردیم می‌تواند شامل آن بشود.

# ـ نتیجه دوم:

آیا این آیات می‌توانند یک ناخودآگاهی را اثبات بکند؟

1. گفتیم که «یعلم السر و أخفی» و. «یحول بین المرء و قلبه» اشعاری دارد، ولی در حدّ دلالت نیست، می‌توانند تأییدی در آیه باشند، ولی در یک حد دلالتی که بتوانیم یک ناخودآگاه را با آن مفهومی که دارد اثبات کنیم. این کار دشواری است ولی اگر ثابت شد این آیات شامل آن هم می‌شود و گفتیم کَم له من نظیر که پیشرفت علمی و تحول علمی، می‌تواند مصادیق جدیدی را برای ما ارائه بدهد و دامنه مصداقی آیه را شمول بدهد، البته در حد اطمینان ظنی و به تناسب خودش یا دامنه شمولی مصداقی یک آیه را تعمیم می‌دهد و این امر متعارفی در آیات قرآن است.

خیلی چیزها در قرآن است که پیشرفت دانش، می‌تواند دامنه مصداقی را گسترش بدهد مثل «سماء» که در گذشته مصادیقی برایش قائل بودند، با پیشرفت علم، مصادیق جدیدی برای سماء و یا دامنه وسیعی برایش مطرح بکند. در مفاهیم روان شناختی و درونی هم می‌تواند این گونه باشد.

بنابراین آیه اول و دوم، ضمن این که لایخلوا من اشعارٍ به یک امر ناخودآگاه و پنهان در شخصیت که عمیق‌تر از آن چیزی است که سرّ است، اما در عین حال با وجوهی که ذکر کردیم نمی‌توانیم استدلال قاطع و استظهار روشنی داشته باشیم ولی در عین حال اگر ثابت شد، طبعاً پیشرفت علمی می‌گوید این آیات « .... أخفی و یحول بین المرء و قلبه» شامل این‌ها هم می‌شود.

و أما «یذکّروهم و تذکره و نسیان» نشان می‌دهد که تا یک حدی از دلالت دارد که قطعی است و آن این است که یک امور نهانی وجود دارد اما این که نهان در ضمیر ناخودآگاه و آن شکل از مفهوم روان شناختیش را داراست، را نمی‌توان اثبات کرد ولی این که انسان سرمایه های نهانی دارد و می‌شود آن‌ها را به خودآگاه آورد قابل قبول است.

1. تفاوت موجود در میان آیات مذکور:

تفاوت بین دو آیه اول، «یعلم السر و أخفی، و إن الله یحول بین المرء و قلبه» از یک سو و آیات تذکر و تذکره و نسیان از سوی دیگر است، در این جهت که اگر آیات اول دلالت داشته باشد یا اشعار داشته باشد و یا نسبت به لایه های نهان شمول داشته باشد، اثبات این نیست که این لایه های نهان چقدر در رفتار و شاکله وجودی انسان تأثیر دارد، و شامل آنها می‌شود، و لایه های نهانی که در وجود انسان است، سرمایه ای مؤثر در شخصیت باشد، آیات تذکر و نسیان به دلالت و یا اشعاری که بر سرمایه های پنهان دلالت دارد و گاهی هم مخفی می‌شود و البته خفایش جای بحث دارد، لایه های پنهان ناظر به جایی است که در شخصیت انسان مؤثر است چون آن لایه های پنهان و نهان شخصیت را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

ـ جهت دهنده و مؤثر در شخصیت است

ـ جهت دهنده و مؤثر در شخصیت نیست.

لایه‌هایی پنهانی که در یک زاویه ای از شخصیت انسان قرار دارد، میزان تأثیر گذاریش معلوم نیست گرچه هر چیزی که وجود دارد، بی تأثیر نیست ولی یک چیزی که تأثیر جدی ملموس و محسوسی داشته باشد، الزاما اینگونه نیست. بنابراین تقسیم می‌شود به آن چه که مؤثر در شخصیت است و جهت دهنده است و شکل می‌دهد و یا اینگونه نیست.

از این زاویه و منظر این دو آیه را با آن دو آیه دیگر می‌توان مقایسه کرد. این تذکر و نسیان اگر اثبات آن را بکند و اشعاری به لایه های نهان بکند، اشعار، دلالت بر این دارد که این‌ها نهانی است که مؤثر است و سرمایه است، تأثیرگذار و شخصیت ساز است و دین آمده تا آن را آشکار بکندو اما آن‌ها اعم هستند، ممکن است یک بخش سرمایه مؤثر در شکل گیری شخصیت باشد و ممکن است یک اموری باشد که در این درجه از اهمیت نباشد.

از همین جهت، آیات اولی، شمول بیشتری دارد و آیات بعدی، آن شمول را ندارند.

ـ نکته بعدی جمع بندی:

آیا لایه های نهان و پنهان را از زاویه دیگر می‌توان به چیزهایی که امکان بازیابیش به صورت آشکار است و به چیزهایی که امکان بازیابیش نیست، تقسیم کرد؟

ممکن است یک چیزی مؤثر باشد ولی نمی‌تواند در خودآگاه بیاید، اما ممکن است یک چیزی که بتواند مبدل به خودآگاهی بشود و در شکل خودآگاهی برزو پیدا بکند، الزام دارد و یک چیز مؤثری باشد ولی هیچ وقت در آن شکل واقعیش نتواند به صورت خودآگاه بیاید و یک نوع هم این است که بتواند به خودآگاه انتقال بیابد و مورد علم و آگاهی قرار بگیرد.

از این زاویه هم، این آیات با هم متفاوت می‌شوند. آن دو تک آیه با این آیات جمع و گروه، برای این که تذکر و نسیانی که در امور شخصیتی پنهان و زوایای پنهان آمده است که دلالت یا اشعاری بر زوایای پنهان دارد، از اموری است که می‌تواند به خودآگاهی تبدیل بشود، اما آن اخفی و ... اینگونه نیست و الزامی ندارد و می‌تواند شمولی داشته باشد چه آن امور پنهان، سرمایه و مؤثر باشد یا نباشد، چه امکان تبدل و انتقالش به خودآگاه باشد یا نباشد، از این دو جهت، آن دو آیه، نسبت به دو آیه بعدی شمول دارد.

### تکمله و تتمه بحث نسیان :

در این بحث، حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» است، می‌توان این احادیث را با یک تأملاتی در قرآن جستجو کرد، از یک سو این آیه را با «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم» مرتبط دانست که وعده می‌دهد و آن هم با «سین» و ادات مستقبل، قریب را افاده می‌کند که «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و انفسهم» که سیر آفاقی و انفسی است و درحقیقت می‌توان گفت که یکی از منابع خود آیه همین آیه است، اگر کسی آن احادیثی که سابقاً در بحث‌های مبانی اجتهاد که بحث شده، بپذیرد که تمام احکام و شریعت در قرآن وجود دارد، آن وقت عملا تلاش مناسبی می‌شود که در همه روایات می‌توان به عمل آورد که به نحوی برای همه این روایات، ریشه قرآنی بوجود آود. در آیات قرآن، به این شکل مستقیم، و تعبیر صریحی بدین صورت نداریم جز با یک نوع واسطه و مقدماتی.

مطمئنا بسیاری از آن چه را که در روایات است می‌توانیم به صورت سرنخ‌هایی در قرآن پیدا کنیم. یکی از سرچشمه‌هایی که می‌تواند کمک بکند آیه «و سنریهم آیاتنا فی الآفاق» باشد که در حقیقت آیه می‌فرماید در درون شما، در ذات و وجود شما آیاتی قرار گرفته است که اگر دقت بشود آیات الله است و آیات الله هم طبعا ما را به خدا می‌رساند.

یک سرچشمه ای که می‌تواند با مقدمات بعیده تری می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد، همان نسیان است و آن آیات «نسوا الله فنسیهم» یا «لاتکونوا کالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم» است که در این آیات، این قصه آمده است که به خصوص آیه 19 سوره حشر «لاتکونوا کالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم» است که می‌فرماید خدا را فراموش کردند و بر آن مترتب شد که خودشان را فراموش کردند.

یک نوع ملازمه ای بین نسیان الله و نسیان الذات مترتب کرده است و این می‌تواند نسبتی با «من عرف ربه فقد عرف ربه» داشته باشد یا «نسوا الله فنسیهم» با یک فاصله بیشتری، اما بیشترین ارتباط با «من عرف ربه فقد عرف ربه» برای آیه 19 سوره حشر است، البته «من عرف ربه فقد عرف ربه» در حال حاضر برای ما از لحاظ سندی، معلوم نیست که سند معتبری ندارد و معمولا در غرر الحکم و بحار نقل کرده است ولی تعدد دارد یا با همین تعبیر، یا با تعابیر دیگر.

سابقا مشرب ما بیشتر آن چیزی بود که مرحوم آقای خوئی داشتند که هر روایت را از جهت سند بررسی می‌کردند و رجالش را بررسی می‌کردند، ولی یک مقداری در ملاحظات و مداقّه ها، تعدیل شد. فکر می‌کنیم آن روش، علی الأصول، روش درستی است اما کامل نیست و تعدد روایات با چهار پنج شرط می‌تواند ما را به یک نوع اطمینان عرفی برساند که کمتر از توثیق های مخبری نیست منتهی با این شکل که تعدد با چهار پنج قید، موجب نوعی اطمینان و اعتماد به مضمون و محتوا می‌تواند باشد.

## روش‌های توثیق روایات غیرمتواتر

1. توثیق مخبری، از ناحیه توثیقی که از ائمه رجالی برای راویان صادر شده است.

2. توثیق خبری که مشتمل بر تعددِ همراه با چهار پنج قید است.

3. روش مُختار استاد

شاید ما اینجا با روش اول «توثیق مخبری، نتوانیم روایتی پیدا کنیم، اما تقریبا یک شبه تعددی و یک استفاضه ای در این جمله با همین تعبیر یا با تعابیری که قریب به آن هست، وجود دارد، فلذا دشوار است که کسی بگوید این صادر نشده است و یا اعتبار و اعتمادی به آن نیست.»

### قیود لازم برای توثیق خبری:

ـ تعدد داشته باشد

ـ از اموری که در مظان دست و تحریف و جعل اند، نباشد

ـ چیزهایی که اختلاف دینی، مذهبی و ... است در مظان این گونه موارد هم نباشد.

ـ مخالفتی با عقل نداشته باشد و مخالفتی با آن اصول ثابت شده و مسلّم قرآنی و روایی نداشته باشد.

البته گفتیم در مستحبات و مکروهات، راحت‌تر می‌توان اعتماد کرد و شاید در امور معارفی که جزء اصول معارفی نباشد هم می‌توان راحت‌تر اعتماد کرد ولی احیاناً در الزامیات هم شاید بتوان اعتماد کرد.

ـ و در همه روات آن‌ها و در سلسله سند اینگونه روایات، کسانی که تضعیف شدند، یعنی گفته شده «این وضّاع است»، نباشند ولی اگر ده تاروایت باشد که تعدد واقعی داشته باشد و از آن طرف هم در همه آن‌ها این جور نباشد که یکی دو نفر باشند که تضعیف خاص شدند.

اگر این قیود را جمع کنیم، یک تعداد زیادی از اخبار مخصوصا در حوزه اخلاق و معارفی پیدا می‌شود، حتی در حوزه فقه هم، که واقعا از نظر سیره عقلا، قابل اعتماد است، وجود داشته باشند.

### نظر مختار استاد

نظر ما، نظری مابین دو مشرب است، مشرب خیلی موسعی که کار به مخبر و روات ندارد و راحت به روایات اعتماد می‌کند و مشربی هم مثل مشرب آقای خوئی که دقت می‌کند، ما فکر می‌کنیم هر یک از این مشرب‌ها یک جایگاه خاصی در اعتمادسازی نسبت به روایات دارند و از نظر سیره عقلائیه قابل قبول اند، البته سیره عقلائیه که می‌گوییم، منظورمان عقلاء در فضای روایات و شرع، این دیدگاه را دارد، ممکن است عقلاء در یک جایی که در این چارچوب شرعی باشد، به یک نحو دیگری نگاه بکند.

مضمون این احادیث هم احتمالا مشمول قصه است و چیزی نیست که بتوان کنار گذاشت.

«من عرف نفسه، فقدعرف ربّه» این یک پایگاه برای دو آیه «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم» و هم آیه «لاتکونوا کالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم» و احیانا آیاتی که مضامینی بدین شکل داشته باشند، می‌باشد.

## چگونگی ربط آیه «من عرف نفسه، فقد عرف ربّه» با دو آیه مذکور:

آیه «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» یک جمله شرطیه است. در این روایات، چهار پنج بحث را بیان می‌کنیم و در ضمن بحث ارتباط این آیات را با همدیگر معلوم می‌کنیم.

ـ «نفسَه» در «من عرف نفسه» را به دو نحو می‌توان معنی کرد، هرچند معنی در هر دو حالت تقریبا یکسان است.

# مــعـانـی «نفس» در «من عرف نفسه»

1. «نفسه» یعنی ذات شیء، یعنی به جای این که بگوید کسی که ذات خود را بشناسد، از «نفس» استفاده کرده است.

2. عنایت روی نفس آدمی است که یک بخشی از حقیقت وجود و حقیقت انسان است.

در هر حال «من عرف نفسه» دو احتمال دارد که یکی از دو احتمال اقرب است.

الف: نفس انسان، یعنی تمام وجود انسان که بدن آدمی را هم شامل می‌شود.

ب: «نفس» نفس مقابل بدن است، بنابر این طبعاً مقصود همان روح است، با هر تفسیری که برای روح قائل باشیم.

احتمال دوم اقرب است و اگر احتمال اول اقرب باشد نوعی خودشناسی بدنی و سیستم‌های بدنی هم باید داخل باشد، منتهی آن یک مقدار مستبعد است ولی بیشتر، مراد از نفس، حقیقت وجود آدمی است که جنبه تجرد یا شبه تجرد دارد؛ چون محدثینی هستند که تجرد را قبول ندارند و به شبه تجرد قائل می‌باشند و قائل به جسم لطیف اند مثل علامه مجلسی و ...

ظاهر مطلب این است که کار به نوع شناخت بدنی و فیزیولوژیکی ندارد و به جنبه روحی و باطنی کار دارد.

اگر احتمال اول مقصود باشد، اعم است که نفس به معنای ذات شخص می‌شود. ذات یعنی خودش، که خود در حقیقت در آن معنای متعارف عادیش، شامل جسم و بدن است و اما احتمال دوم که اقرب و اظهر است شامل روح و جان آدمی است که در مقابل بدن است.

### احتمالات موجود در واژه «أنفس»

«لنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم/ خودمان را در آفاق و انفسشان نشان بدهیم»

# احتمال اول:

أنفس یعنی در شخصیت این‌ها، که شخصیت آن‌ها متشکل از جسم و بدن است و مقابل آفاق که بیرون از آن است که این کمتر در دید فلاسفه به آن اهمیت داده شده است.

**احتمال دوم:**

نفس، مقابل بدن است. این احتمال اقرب است و با اصطلاح نفس در خود قرآن و در روایات هم سازگار است، نفس را مقابل بدن قرار می‌دهد.

ممکن است کسی بگوید معنای لغوی نفس همان ذات شیء است، منتهی آن قدر در معنای دوم به کار رفته است که خیلی مصطلح و جا افتاده است و حتی اگر معنای دوم صحیح باشد، باز شناخت نفس، یکی از زوایایش، بُعد تدبیری آن نسبت به بدن است که اتفاقا این خیلی راهگشا برای شناخت خدا است.

بنابراین یکی از جهاتی که به نحوی ما را به معرفت الله می‌رساند، این حیث تدبیری نفس، نسبت به بدن است و نوع رابطه ای که نفس با بدن برقرار می‌کند و تدبیر می‌کند، منتهی مقصود ما این است که حتی در صورت قائل شدن به قول اول، این نظر قابل استدراک است.

# نکته : معنای «من عرف نفسه ...»

1. بنابر معنای اول، شناخت‌های فیزیولوژیکی و هم شناخت‌های روحی و معنوی نسبت به نفس، را شامل می‌شود و هر دو مشمول جمله شرطیه می‌شود و هم نوع رابطه ای که جسم و بدن با هم دارند و هر آگاهی در این زمینه می‌تواند ما را به سمت خدا هدایت کند.

2. بنابر معنای دوم، آن شناخت‌های باطنی در آنجا ملحوظ است ولی در عین حال آن شناخت باطنی نسبت به نفس، شامل آن حیث تعلّقی نفس به بدن هم می‌شود برای این که وقتی کسی بخواهد نفس را بشناسد، اتفاقا یکی از زوایای مهم بحث این است که این نفس در عین حال که مجرد است، یک جسم مادی را تدبیر می‌کند و این خودش، یکی از آیات مهم الهی است و یک مقدار تقریب به ذهن می‌کند که ما بتوانیم به سمت تدبیر الهی نسبت به عالم برویم و هرگز نمی‌خواهیم بگوییم نسبت خداوند، مثل نسبت روح به بدن است معاذ الله اما نوع این تدبیر یک امر روحی و معنوی، نسبت به جسم مادی، می‌تواند ذهن را به آن سمت تقریب بکند.

نتیجه:

ـ هر دو احتمال در آیه شریفه «لنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم» صادق است.

ـ اگر احتمال اول را بپذیریم، در این صورت تمامی وجود آدمی، اعم از جسم و بدن و ... همه داخل نفس می‌شود و آفاق، غیر از اینها می‌شود.

ـ اگر معنای دوم بپذیریم که این معنی، اظهر است، در این صورت «أنفسهم»، یعنی روح می‌شود که «یسئلونک عن الروح» و روح و جان آدمی می‌شود و در این صورت، شناخت‌های مادی و فیزیولوژیک نسبت به بدن و کالبد، بعید نیست که در آفاق قرار بگیرد که بعضی به این مطلب قائل هستند مثل علامه و حضرت آقای جوادی آملی می‌فرمایند شناخت‌های فیزیولوژیکی نسبت به بدن و این که سلسله اعصاب ما و ...آیاتی که در جسم ما هست، این‌ها آفاق است و جهان بیرون انسان است و جهان انسانی، همان جهان روح ماست و مابقی حتی آن چه که در کالبد ماست در حوزه آفاق و بیرون قرار می‌گیرد.

## ـ معنای «عَرَف»

### اقوال موجود در معانی «عَرَف»

# شناخت از طریق آثار

# شناخت دقیق‌تر و شناخت جزئیات «مجمع البحرین»

ـ بعضی قائلند که واژه «عَرَفَ» یک اصل دارد.

ـ بعضی از لغات مثل مقاییس اللغة، قائلند که واژه «عرف» دو اصل دارد.

به هر حال یکی از اصول معنایی «عَرَفَ» از «عَرْف»، مشتق شده که به معنای رایحه و بوی خوش است که در ادبیات عرب و اشعار عرب آمده است و «عَرَفَ» به معنای شناخت که امروزه ما از آن «معرفت» را اراده می‌کنیم اصلش از «عَرْف» است و در مفردات و برخی لغات دیگر دارد که معرفت، شناخت از طریق آثار است.

 منشأ اشتقاق عَرَف که «عَرْف» است، یعنی از طریق بوی شیء به آن پی می‌برد، در مفردات و برخی لغات دیگر تعبیر اینگونه است: عرف، یعنی العلم بالشیء بتدبر فی آثاره که از این حیث معرفت نسبت به علم، أخص می‌شود که شناخت از طریق آثار است.

اگر قائل به نظر اول باشیم، بعضی از استفاده‌هایی که عرفا یا فلاسفه می‌خواهند ببرند که معرفت آدمی، اصلا به خاطر این که جلوه تامی از تجلیات الهی است، این عین معرفة الله است، از این معنای اولی که گفتیم دور می‌شود. ولی معنای دوم که شناخت دقیق و ریزتر است با معنایی که عرفا دارند، نزدیک‌تر است. انتخاب بین این دو معنی، کار ساده ای نیست.

والسلام علیکم. /.